

ارزیابی تأثیر مؤلفه‌های کالبدی-اجتماعی بر حس مکان در فضاهای باز مجتمع مسکونی

دکتر سعید نوروزیان ملکی*، مهندس ندا امیدي**

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۷/۱۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۱/۲۴

مکیده

افزایش تصاعدی جمعیت شهری و ساخت‌وساز مسکن در قالب مجتمع‌های مسکونی و نگاه کمی‌گرایانه به عناصر کالبدی، پیامدهایی نظیر بیگانگی انسان با مکان و کاهش حس مکان را در پی دارد. هدف این تحقیق را می‌توان «ارائه راهکارهای طراحی فضاهای باز مسکن در جهت افزایش حس مکان در محیط مسکونی» دانست. در مرحله نخست، از مطالعات کتابخانه‌ای استفاده شده است. عوامل مؤثر بر حس مکان در ۴ دسته شامل عوامل کالبد فیزیکی، محیط اجتماعی، عوامل تداعی‌کننده معنا و مشخصات جمعیتی شهروندان طبقه‌بندی شدند. در ادامه پژوهش فن دلفی به کار گرفته شده است و افراد متخصص از اساتید دانشگاه‌های شهید بهشتی و علم و صنعت ایران در حوزه معماری مسکن انتخاب گردیده‌اند. بر اساس یافته‌ها، عواملی مانند تراکم کم واحدها، کاهش ارتفاع در سمت دارای دید و منظر بهتر، دید واحدها به فضای سبز، روشنایی و نورپردازی در شب، در ارتقاء حس مکان در یک مجتمع مسکونی تأثیر بسزایی دارند.

واژه‌های کلیدی

حس مکان، فضاهای باز عمومی، عناصر طبیعی، تعاملات اجتماعی.

* استادیار، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (مسئول مکاتبات)

Email: s_norouzian@sbu.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد معماری، موسسه آموزش عالی غیرانتفاعی آبا.

ISSN 17359562

© 2019 IAU

مقاله پژوهشی - کاربردی

هویت شهر

شماره چهارم و یکم / سال چهاردهم / بهار ۱۳۹۹

مقدمه

رشد شتابان شهرها، افزایش تصاعدی جمعیت شهری و در پی آن ساخت‌وساز مسکن در قالب مجتمع‌های مسکونی^۱ و رشد ناهمساز کالبدی به‌علاوه نگاه کمی‌گرایانه به عناصر کالبدی، پیامدهایی نظیر از دست رفتن مکان، بیگانگی انسان با مکان و درنهایت کاهش حس تعلق و حس مکان را در پی دارد. لذا با توجه به اینکه نیازهای امروزی مسکن بیشتر در قالب مجتمع‌های مسکونی خلاصه می‌شود، بی‌توجهی به فضاهای باز عمومی در اکثر مجتمع‌های مسکونی امروزی به‌عنوان یکی از مشکلات مطرح مورد پژوهش قرار می‌گیرد. این تحقیق در پی آن است تا با بررسی مشکلات و به دنبال آن بیان راهکارهای مناسب در جهت ایجاد دل‌بستگی به مکان بتواند با ایجاد فضاهای باز مطلوب به ارتقاء حس مکان در مجتمع‌ها کمک کند.

بحران هویت در شهرهای امروز ما منتج از کاستن معنا، حس و روح در برآوردهای منحصرأ مادی قرن بیستمی توسعه است. برآوردهایی که سبب شده‌اند راه‌های ارتباطی بیشتر، ارتباطات کمتر و بی‌کیفیت‌تر تولید کنند؛ و شهرهای بزرگ‌تر، انسان‌هایی با خاطرات و تجربیات حسی محدودتر بیافرینند. فقدان حس و معنا علاوه بر نمایش تغییرات اساسی پارادایم در فرم شهر، مؤید دگرگونی شیوه ادراک انسان‌ها از پیوستگی با مکان نیز هست (پرتوی، ۱۳۸۲).

محققان معتقدند که یکی از اثرات منفی ناشی از تراکم جمعیت، کاهش روابط اجتماعی فرد است (Huang, 2006). این در حالی است که یکی از رسالت‌های طراحان و معماران خلق رابطه‌ای متناسب بین انسان‌ها و کالبد اطرافشان است (Waxman, 2004). محیط کالبدی و تأثیرات آن در زندگی مردم از مسائلی است که در سال‌های اخیر توسط متخصصان متعددی مورد مداده قرار گرفته است (Biddulph, 2007; Marcus, 2006; Gieseking et al., 2014; Scannell & Gifford, 2017). با توجه به این مطالب لازم است تحقیقاتی پیرامون اهمیت فضاهای باز جمعی در مجتمع‌ها صورت گیرد و باعث بهبود فضاهای باز عمومی شود.

مروری بر ادبیات پژوهش

اصطلاح حس مکان از ترکیب دو واژه حس و مکان تشکیل شده است. واژه حس در فرهنگ لغت آکسفورد سه معنای اصلی دارد: نخست یکی از حواس پنج‌گانه، دوم احساس، عاطفه و محبت که در روانشناسی به درک تصویر ذهنی گفته می‌شود، یعنی قضاوتی که بعد از ادراک معنای شیئی نسبت به خود شیئی در فرد به وجود می‌آید که می‌تواند خوب، جذاب یا بد باشد، سوم توانایی در قضاوت درباره یک موضوع انتزاعی، مثل معنای حس در اصطلاح حس جهت‌یابی که به مفهوم توانایی یک فرد در پیدا کردن مسیر یا توانایی مسیر در نشان دادن

افزایش جمعیت و نیاز به مسکن سبب شده تا در نمونه‌های مسکن امروزی به جنبه‌های فرهنگی و عمومی مسکن توجه نشود. این در حالی است که فضاهای شهری بدون حضور فعال مردم و جدا از عملکردهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و استفاده‌های محسوس خود فاقد معنا خواهد بود؛ اما از آنجایی که اغلب در برنامه‌ریزی و طراحی، بدون در نظر گرفتن گستره فضاهای جمعی ساکنان، صرفاً اجزای بدون توجه به نیاز کاربران خلق می‌شود، بیشتر فضاهای عمومی (جمعی) رضایت ساکنان را برآورده نساخته و برای آنها محیط‌های نامن و ناخوشایند پدید آورده‌اند (Beer & Higgins, 2004) و مجموعه‌های مسکونی که زمانی قرار بود با قرارگیری در میان فضای سبز، زیبا و کم‌تراکم، اجتماعات الگویی را ایجاد کند، به‌تدریج به مجتمع‌های آپارتمانی با تراکم بسیار بالا تبدیل گردیدند (کشی و همکاران، ۱۳۹۱). تراکم زیاد در واحدهای مسکونی باعث تنش‌های روانی گردیده و بر رضایت ساکنان مؤثر خواهد بود (ذبیحی و همکاران، ۱۳۹۰).

آپارتمان‌نشینی، فضاهای کم و کوچک برای زندگی، استفاده از فضاهای عمومی را می‌طلبد، زیرا خانه‌های امروزی با امکانات و شرایط زندگی موجود، قابلیت پاسخگویی به بسیاری از نیازمندی‌های انسان سنتی ایرانی را ندارند. بریدن از ارزش‌های حاکم بر جوامع سنتی مبتنی بر ارتباط مستحکم با طبیعت و تعاملات اجتماعی در درازمدت منجر به ناراضی می‌گردد. از یک‌سو امکانات و شرایط زندگی امروز اجازه زندگی در خانه‌های ویلایی را به بسیاری از شهروندان نمی‌دهد. از سوی دیگر نیاز به وجود فضایی مکمل در کنار فضای داخلی آپارتمان‌ها جهت پاسخگویی به نیازهای تفریحی، ایجاد رابطه مستمر با طبیعت و گسترش بخشی از عملکردهای فضای داخل به خارج ضرورت توجه به فضای باز را تبیین می‌نماید. از منظر دیگر، توجه به فضاهای باز به‌عنوان محلی برای برقراری تعاملات اجتماعی و در پی آن افزایش حضور مردم و در نتیجه افزایش امنیت اجتماعی و ایجاد حس مسئولیت در ساکنان نسبت به محل زندگی خود ضروری است (بهزادفر و قاضی‌زاده، ۱۳۹۰).

مکان‌های مدرنیستی امروزی بدون توجه به طبیعت پیرامون و نیازهای کیفی ساخته شده‌اند و ناگزیر برآورده‌کننده هیجان‌ها و نیازهای زودگذر کمی انسان می‌باشد (حبیبی، ۱۳۸۷). همچنین عملکردگرایی دیدگاه‌های مدرنیستی توسعه، انسان و شهر و معماری را از معنا بیگانه و از حس تهی کرده است (مظلومی، ۱۳۸۹) و با تولید انبوه فضاهای بی‌هویت و بی‌معنا انسان را در بی‌مکانی و بی‌هویتی رها کرده است (Perkins & Thorns, 2011).

سایر مکان‌ها متمایز می‌کرد و روح مکان نامیده می‌شد (Jackson, 1994). در تفسیرهای امروزی، حس مکان چیزی است که افراد در دوره زمانی خاص می‌آفرینند و نتیجه رسوم و اتفاقات تکراری است و حال‌وروز محیط را توصیف می‌کند. بعضی از مکان‌ها آن چنان احساسی از جاذبه دارند که به فرد نوعی احساس وصف‌نشده‌ی القاء کرده و او را سرزنده، شاداب و علاقه‌مند به بازگشت به آن مکان‌ها می‌کنند که حس مکان نامیده می‌شود (فلاح، ۱۳۸۵).

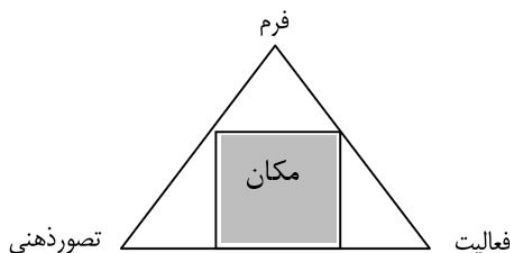
توان هر مکث را سبب امکان‌پذیری و احتمال تبدیل یک فضا به مکان می‌داند و فضا را به‌عنوان محل جایجایی بین مکان‌ها معرفی می‌کند. در واقع، مکان جزئی تعریف‌شده از فضای عام و تعریف‌ناشده است که در ارتباطات مشخصی با انسان و درک و عاطفه و تجربه او شکل می‌گیرد. از دید او مکان به‌مثابه یک مرکز معنا و یک حوزه توجه معرفی شده است (Tuan, 1997). بر اساس مطالعات انجام‌شده می‌توان سطوح مختلف حس مکان را به‌صورت زیر طبقه‌بندی نمود:

- ۱- بی‌تفاوتی نسبت به مکان؛ ۲- آگاهی از قرارگیری در یک مکان؛
 - ۳- تعلق به مکان؛ ۴- دلبستگی به مکان؛ ۵- یکی شدن با اهداف مکان؛ ۶- حضور در مکان و ۷- فداکاری با مکان (Kaltenborn, 1998).
- دو سطح اولیه، عمدتاً سطوح ادراکی و شناختی فرد نسبت به مکان را در برمی‌گیرد و سطوح سوم تا هفتم، ابعاد احساسی فرد نسبت به مکان را شامل می‌شود. در بالاترین سطح حس مکان، فرد عمیق‌ترین تعهد را نسبت به مکان دارد و فداکاری‌های زیادی در جهت گرایش‌ها، ارزش‌ها، آزادی‌ها و رفاه در موقعیت‌های مختلف از خود نشان می‌دهد (فلاح، ۱۳۸۵).

وابستگی (تعلق) مکانی به محیط یک محله مسکونی شهری نیز به مؤلفه رفتاری در دیدگاه‌های نگرشی حس مکان اشاره می‌کند؛ و به ارزیابی مثبت ساکنان از توفیق و امکانات عملکردی یک محله مسکونی در رابطه با ترجیحات رفتاری فرد در آن محیط نسبت به انتخاب‌ها و آلترناتیوهای در دسترس دیگر تعلق می‌گیرد (مظلومی، ۱۳۸۹). برای افراد، دلبستگی به مکان؛ امنیت، دسترسی به شبکه‌های

خود به انسان است. درنهایت حس به معنای شناخت تام یا کلی یک شی توسط انسان است؛ اما واژه حس در اصطلاح حس مکان بیشتر به معنای عاطفه، محبت، قضاوت و تجربه کلی مکان یا توانایی آن در ایجاد حس خاص یا تعلق در افراد است (Lovell et al., 2017). از دیدگاه روانشناسی محیطی انسان‌ها به تجربه حسی، عاطفی و معنوی خاص نسبت به محیط زندگی نیاز دارند. این نیازها از طریق تعامل صمیمی و نوعی هم‌ذات‌پنداری با مکانی که در آن سکونت دارند قابل تحقق است (منعم و ضرابیان، ۱۳۸۷). رلف (۱۹۷۶) مکان را ترکیبی از اشیای طبیعی و انسان‌ساخت، فعالیت‌ها (عملکرد) و معانی می‌داند. کانتر (۱۹۹۷) نیز چهار جزء مرتبط در یک مکان را شامل تفاوت عملکردی، اهداف مکانی، مقیاس تعامل و بخش‌های طراحی دسته‌بندی می‌کند. همچنین کارمونا و همکاران (۲۰۱۲)، مکان را حاصل برآیند سه عامل فعالیت، فرم و تصور فردی می‌داند (شکل ۱). حس مکان مانند چتری توصیف‌شده است که عواملی مانند دلبستگی به مکان، هویت مکان و وابستگی به مکان را در برمی‌گیرد (Francis et al., 2012).

حس مکان به‌عنوان ارتباط بین انسان و مکان است که در این مفهوم پیوندهای اجتماعی و روانی بین افراد در یک مکان و بین مکان و انسان مورد توجه قرار می‌گیرد که این حس دارای ابعاد فیزیکی، روانی و اجتماعی می‌باشد (Francis et al., 2012). حس مکان نه‌فقط باعث هماهنگی و کارکرد مناسب فضای معماری و انسان است بلکه عاملی برای احساس امنیت، لذت و ادراک عاطفی افراد نیز می‌باشد و به هویت‌سازی افراد و احساس تعلق آنها به مکان کمک می‌کند (Zhu & Fu, 2017). از دیدگاه پدیدار شناختی حس مکان به معنای ویژگی‌های غیرمادی یا شخصیت مکان است که معنایی نزدیک به روح مکان دارد. از لحاظ تاریخی روح مکان برای برپایی جشن در مراسم مذهبی به کار برده می‌شده است. از این‌رو جایی که این اعمال و مراسم در آن اتفاق می‌افتاد خود تبدیل به مکان ویژه‌ای می‌گردید و این احساس احترام یکی از مشخصه‌های مکان بود که آن را از



شکل ۱. مدل مفهومی مکان

تاریخ، امنیت، سرزندگی و شور و خاطره دانست (Steele, 1981; Francis et al., 2012).

از نظر سالواسن (۲۰۰۲) ابعاد حس مکان از تعامل سه عنصر موقعیت، منظر و در هم تنیدگی فردی به وجود می‌آید که هر کدام از آنها به تنهایی برای خلق حس مکان کافی نیستند. طبیعت، آب، فضای سبز و گیاهان (Arnberger & Eder, 2012; McCunn & Gifford, 2014)، آسمان، خورشید، فضاها، خصوصی و جمعی؛ اجزای تشکیل دهنده مکان هستند که در خلق حس مکان مؤثرند.

به عقیده لینچ، حس مکان عاملی است که میان انسان و مکان ارتباط برقرار کرده و وحدت به وجود می‌آورد و فضا باید هویت قابل ادراکی داشته باشد و قابل شناسایی و به یادماندنی و نمایان باشد تا حس مکان ایجاد کند. این نوع حس مکان می‌تواند احساس تعلق نیز به همراه داشته باشد (لینچ، ۱۳۷۶). از دیگر عوامل مؤثر بر حس مکان به نظر کراس^۲ چگونگی رابطه با مکان، حس اجتماع، هویت، درونیت و رضایتمندی است (Cross, 2001). بنابراین بررسی‌ها نشان می‌دهد عناصر کالبدی از طریق ایجاد تمایز محیطی، ارتباط درون و بیرون در فضاها در ایجاد حس مکان نقش دارند. شکل، اندازه، رنگ، بافت، مقیاس، نوع ساماندهی و چیدمان عناصر کالبدی نقش مؤثری در ایجاد حس مکان دارند. ویژگی‌های کالبدی محیط با ایجاد معانی و تأمین فعالیت‌های خاص، در ایجاد حس مکان مؤثر است. تأمین فعالیت‌ها از فضا با رضایتمندی از ویژگی‌های متغیر محیط مانند دما، صدا و امکان انجام فعالیت‌های فردی و تعاملات اجتماعی توسط عناصر ایستای محیط مانند ابعاد، تناسب و فرم‌ها به وجود می‌آید. شناخت و عاطفه نسبت به فضا با درک معانی، نمادها، زیبایی‌شناختی فرمی و معنایی فضا و هویت‌مندی با آن حاصل می‌شود (فلاح، ۱۳۸۵).

ویژگی‌های انسانی و جمعیتی: اثرگذاری ویژگی‌های انسانی بر حس مکان با واسطه ادراکات و تصورات ذهنی (از کالبد فیزیکی، محیط اجتماعی و تداعی معنایی) در محیط محله‌های مسکونی است. به تعبیری روشن‌تری به احتمال قوی، شهروندان در گروه‌های سنی متفاوت و با جنسیت و تحصیلات و مشاغل و مدت‌های اقامت مختلف در محیط محله مسکونی، تصورات ذهنی متنوعی از محیط فیزیکی و اجتماعی و تداعی‌های معنایی پیرامون خود دارند. این تصورات نقش مستقیمی بر ابعاد حس مکان می‌گذارند. مشخصات و ویژگی‌های انسانی و جمعیتی در دسته‌های مختلفی قابل بررسی هستند (Kimpton et al., 2014). ویژگی‌های فردی در مطالعات گوناگون حس مکان به‌عنوان متغیرهای دموگرافیک و تعدیل‌کننده مورد بررسی بوده‌اند. ویژگی‌های شخصیتی افراد و میزان ارتباط پذیری آنها و ارزیابی فرد از سایر ساکنان و جو حاکم بر روابط بین همسایگی در میزان تعاملات اجتماعی فرد

اجتماعی و حس هویت را به همراه دارد و برای محله و همسایگان منجر به پیدایش محیط‌هایی منسجم و باثبات می‌شود که مردم در آن نقش فعالی را ایفا می‌نمایند (خدائی و همکاران، ۱۳۹۶). رابطه دوستی و تعلق خاطر میان ساکنان و درک فضای اجتماعی مطلوب سبب افزایش همکاری‌های متقابل، فعالیت‌های مشترک و تعاملات اجتماعی شده و به اعتماد بیشتر میان ساکنان و ارزیابی مثبت آنها به محیط زندگی منجر می‌گردد (لک و غلامپور، ۱۳۹۴). مطالعات مشابه نیز نشان داده است افزایش تعاملات و توان شبکه‌های اجتماعی باعث افزایش حس مکان در محیط مسکونی شده است (Fisher et al., 2002; Manzo & Perkins, 2006).

عوامل مؤثر در شکل‌گیری حس مکان

عوامل ادراکی و شناختی: فریتز استیل معتقد است حس مکان هر محیط بستگی به نحوه ارتباط انسان با آن محیط دارد. از نظر او رابطه انسان و مکان تعاملی است، یعنی انسان‌ها چیزهای مثبت یا منفی را به محیط می‌دهند و سپس از آن می‌گیرند؛ بنابراین چگونگی فعالیت‌های مردم در کیفیت تأثیر محیط بر آنها اثرگذار است (Steele, 1981). بنابراین انسان به مکانی که در آن زندگی می‌کند، از پیش، مجموعه‌ای از مفاهیم فرهنگی می‌دهد و این پیش مفهوم‌ها راهی که انسان با مکان مواجه می‌شود را شکل می‌دهد. همچنین قرارگاه‌های رفتاری بر انسان تأثیر می‌گذارند و برای این تأثیرات الگوهایی وجود دارد و مردم نیز با کیفیت طراحی کالبدی و مراقبت مکان‌ها بر قرارگاه‌های رفتاری تأثیر می‌گذارند. این تأثیرات می‌تواند کوتاه یا بلندمدت، مثبت یا منفی باشد (فلاح، ۱۳۸۵).

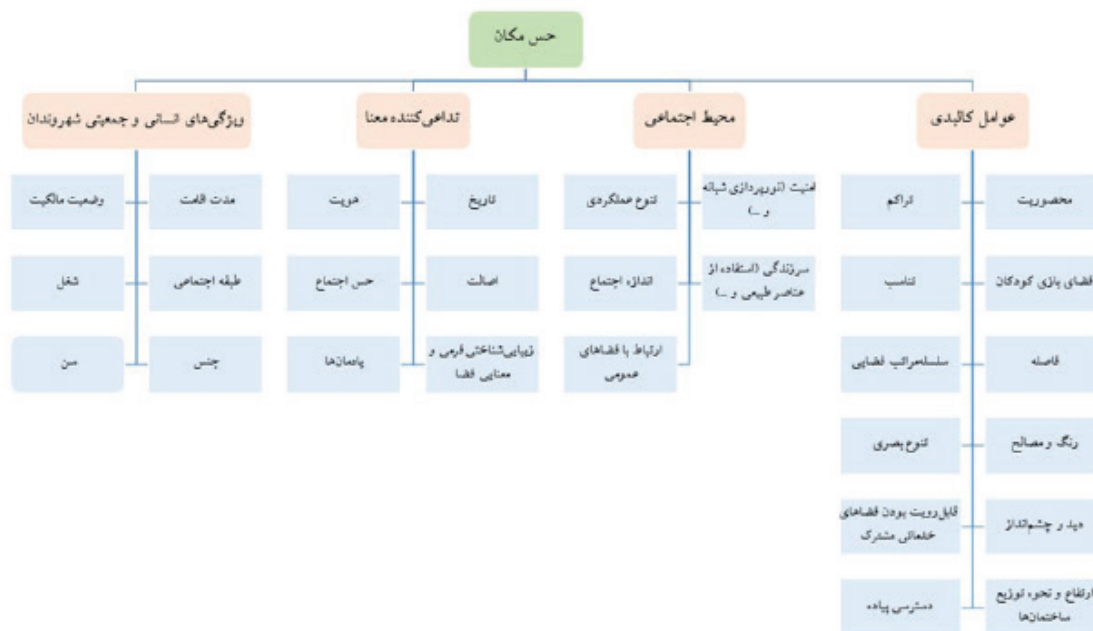
ادراک و تصورات ذهنی از پیوندهای معنایی با محیط محله مسکونی می‌تواند با شاخص‌های تداعی خاطرات گذشته و نیز تداعی معانی سمبلیک فرهنگی و مذهبی ارزیابی گردد. این شاخص‌ها اشاره به ارتباطات نمادین و کیفیت‌های معنایی دارد که شهروندان به محیط محله سکونت خود منتسب می‌کنند. خوانایی نمادها و حال و هوای دلخواه فرهنگی و یا مذهبی در محیط محله، درک تعلقات روایی و تبارشناسانه، یادآوری خاطرات خوشایند، درک و انتساب اهمیت‌های نمادین به مکان می‌توانند معیارهای ارزیابی این شاخص‌ها در محله‌های مسکونی شهری باشند (مظلومی، ۱۳۸۹).

عوامل کالبدی: مطالعات زیادی در زمینه حس مکان انجام گرفته است که به نقش عوامل کالبدی به‌عنوان یکی از زمینه‌های تأثیرگذار بر حس مکان تأکید می‌کنند. از دیدگاه استیل مهم‌ترین عوامل کالبدی مؤثر در ادراک و حس مکان را می‌توان اندازه مکان، درجه محصوریت، تضاد، مقیاس، تناسب، مقیاس انسانی، فاصله، تنوع بصری، هویت،

تأثیرگذار است (ضرغامی، ۱۳۸۹). در برخی از این مطالعات تأثیر سن افراد بر روابط انسان و مکان مورد توجه خاص‌تری قرار گرفته‌اند. افراد جوان‌تر احتمالاً تصورات و ادراک متفاوتی با افراد میان‌سال و مسن نسبت به محیط اجتماعی و فیزیکی محله و مجتمع زیستی خود دارند. برای مثال، ارزیابی‌های نگرشی جوانان زیر ۳۰ سال می‌تواند تحت تأثیر پیوند با گروه‌های غیررسمی همسالان در محیط قرار گرفته باشد. از سطح تحصیلات، شغل و جنسیت نیز می‌توان به‌عنوان دیگر ویژگی‌های فردی مؤثر بر کیفیت تصورات و ادراکات ذهنی و در نتیجه ابعاد حس مکان نام برد (Agyekum & Newbold, 2016; Gallina & Williams, 2015). مدت اقامت نیز می‌تواند به‌عنوان یکی از متغیرهای مؤثر مورد بحث باشد. برخی پژوهش‌ها تأثیرگذاری معنی‌دار مستقیمی از طول تجربه (مدت اقامت) در محیط را بر تمایل به ایجاد و بسط روابط اجتماعی و حس تعلق به مکان گزارش کرده‌اند. افرادی که دارای مدت اقامت بیش از ۲۰ سال هستند حس مکان بیشتری نسبت به افرادی که ۵ سال یا کمتر از آن در محیط زندگی می‌کنند را دارا می‌باشند (Williams & Kitchen, 2012). هرچند این گزارش‌ها در تناقض با نتایج برخی دیگر مطالعات است که تأثیر معنی‌دار مدت اقامت در محیط بر حس مکان را مورد تردید قرار داده‌اند؛ اما طول تجربه یا مدت اقامت در محیط می‌تواند به‌عنوان عاملی با تأثیر بخشی غیرمستقیم بر ابعاد حس مکان مورد آزمون باشد. نقش مالکیت یا اجاره مسکن در محیط یک محله مسکونی نیز

می‌تواند به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر ادراک ذهنی و تصورات شهروندان از ابعاد محیط بررسی گردد (مظلومی، ۱۳۸۹). افرادی که در خانه‌هایی با مالکیت شخصی زندگی می‌کنند نسبت به افرادی که در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کنند، حس مکان بیشتری نسبت به محل زندگی خود دارند. خانه‌های مستقل نیز نسبت به آپارتمان‌های بلندمرتبه و کوچک، در ایجاد حس مکان تأثیر بیشتری دارند (Williams & Kitchen, 2012).

در بررسی و تحلیل منابع کتابخانه‌ای در رابطه با موضوع مورد نظر عوامل مؤثر بر حس مکان در ۴ دسته طبقه‌بندی شد. این ۴ دسته شامل عوامل کالبد فیزیکی، محیط اجتماعی، عوامل تداعی‌کننده معنا و مشخصات جمعیتی شهروندان می‌باشد. هر یک از این عوامل نیز دارای عوامل تأثیرگذار هستند که هر کدام به‌گونه‌ای بر حس مکان تأثیر می‌گذارند. در دسته عوامل کالبدی؛ تراکم جمعیت، درجه محصوریت، تناسب، فاصله، بافت و ... در دسته عوامل مربوط به محیط اجتماعی؛ امنیت، سرزندگی، تنوع در عملکردها، اندازه اجتماع و ارتباط با دنیای اطراف جای دارند. عوامل تداعی‌کننده معنا مانند هویت، تاریخ، اصالت، نمادها و یادمان‌ها، حس اجتماع، درونیت و زیبایی‌شناختی فرمی و معنایی فضا و همچنین مشخصات انسانی و جمعیتی شهروندان که شامل مدت اقامت، وضعیت مسکن، جنس، سن، شغل و طبقه اجتماعی می‌باشند از عوامل مؤثر بر حس مکان می‌باشند (شکل ۲).



شکل ۲. عوامل مؤثر بر حس مکان بر پایه جمع‌بندی مبانی نظری

منجر شود (Canto-Perello et al., 2017; Hsu & Sandford, 2007). پژوهشگران به‌طور معمول برای دستیابی به اهداف پژوهش خود به ۲ تا ۳ بار بازخورد بسنده می‌کنند (Landeta, 2006; Meijering et al., 2015). جامعه آماری در این فن معمولاً بین ۱۵ تا ۳۰ نفر پیشنهاد شده است.

روند بررسی بازخوردها بخش جدایی‌ناپذیر از فن دلفی است. نتایج اولیه پس از بازبینی و ارزیابی نظرات و بازخوردهای ارائه‌شده توسط دیگر پاسخ‌دهندگان، مجدداً بررسی و اصلاح می‌شود. در این پژوهش، پرسش‌نامه محقق ساخت در مرحله آزمون مقدماتی^۲ در اختیار ۸ نفر از متخصصان که در حوزه مسکن فعالیت می‌کنند، قرار گرفت. علاوه بر پاسخگویی به آن پرسش‌نامه از آنها خواسته شد که نظرات خود را برای بهبود پرسش‌نامه و همچنین عوامل دیگری را که می‌تواند بر موضوع مورد بحث تأثیر بگذارد مطرح کنند. وقتی پرسش‌نامه‌ها برگشت داده شدند، پاسخ‌ها مورد بررسی قرار گرفته و دسته‌بندی شدند. پرسش‌نامه‌های بازنگری شده، مجدداً برای ۲۸ نفر از متخصصان ارسال شد. نتایج دور دوم نیز مجدداً مورد ارزیابی قرار گرفت و اجماعی در مورد نظرات به دست آمد. ساختاری که حاصل شد می‌تواند مبنای پژوهش‌هایی در ارتباط با ارزیابی حس مکان از دیدگاه ساکنان قرار گیرد.

در پرسش‌نامه‌ای که در اختیار متخصصین قرار گرفت در ابتدا ۳ سؤال دموگرافیک در رابطه با سن، جنس و شغل مطرح شد. پس از آن سؤال‌ها در دو دسته عوامل کالبدی و محیط اجتماعی دسته‌بندی شد که هر کدام از آنها نیز خود به چند گروه تقسیم شده بودند. در حوزه عوامل کالبدی ۳۰ سؤال تدوین شد که شامل تراکم جمعیت، دسترسی، فضاهای خدماتی، فضاهای عمومی، درجه محسوسیت، رنگ و نوع مصالح، عوامل بصری و عناصر طبیعی می‌باشد. عوامل مربوط به محیط اجتماعی نیز از ۱۵ سؤال در رابطه با امنیت، سرزندگی، تنوع در عملکردها، اندازه اجتماع و ارتباط با فضاهای عمومی تشکیل شده است.

در این پژوهش مطالعه از طریق جمعی از متخصصان در حوزه معماری و مسکن صورت گرفته است. این افراد از اساتید دانشگاه‌های شهید بهشتی و علم و صنعت ایران و افراد مجرب در حوزه طراحی مسکن که در مهندسی مشاور مشغول به کار هستند، صورت گرفته است. پرسش‌نامه‌ها در بعضی موارد به طریق حضوری و در سایر موارد از طریق مکاتبه آنلاین صورت گرفته است. پایایی این پرسش‌نامه بر اساس آلفای کرونباخ سنجیده شده است. میزان آلفای کرونباخ برای این پرسش‌نامه ۰/۹۵۳ می‌باشد (جدول ۱) که مورد اطمینان بودن این پرسش‌نامه را مورد تأیید قرار می‌دهد.

جهت استخراج مدل مفهومی تحقیق، معیارهای سنجش عوامل کالبدی و محیط اجتماعی ارائه گردید. در این راستا، متغیرهای دوازده‌گانه عوامل کالبدی با پنج عامل محیط اجتماعی انتخاب شدند تا میزان تأثیر آنها در ارتقاء حس مکان فضاهای باز مجتمع مسکونی مورد ارزیابی قرار گیرد.

روش پژوهش

با توجه به نوع تحقیق، تحقیق از نظر هدف کاربردی و از نظر ماهیت پیمایشی است. از طرف دیگر با توجه به این که معیارهای استخراج شده از مبانی نظری، از طریق نظرسنجی از افراد متخصص و باتجربه در حوزه معماری و مسکن مورد بررسی و تأیید نهایی قرار گرفته‌اند، لذا پژوهش به‌صورت پیمایشی و از طریق فن دلفی صورت گرفته است. در مرحله نخست این تحقیق، برای شناخت اطلاعات و تعاریف پایه در مورد مجتمع‌های مسکونی و فضاهای زیستی و نیز آشنایی با حس مکان و مؤلفه‌های مرتبط با آن از مطالعات کتابخانه‌ای استفاده شد و نظریه‌های مرتبط از طریق کتب، مقالات، مجلات و پایان‌نامه‌ها گردآوری شده است.

در این مرحله به تحلیل و آنالیز اطلاعات گردآوری شده از منابع کتابخانه‌ای، از طریق تحلیل محتوا پرداخته شده است. در مرحله تحلیل محتوا، به کدگذاری مفاهیم در منابع مرتبط با موضوع پرداخته شد. پس از آن گردآوری داده‌ها از طریق پیمایش و فن دلفی صورت گرفته است. مرور منابع موجب جهت‌یابی درست تحقیق می‌شود و زمینه‌های مختلفی از موضوع را نشان می‌دهد. در این مرحله به مطالعه منابعی پرداخته شد که به موضوع حس مکان و همچنین منابع دیگری که موضوعات مجتمع مسکونی، تعاملات اجتماعی و فضاهای طبیعی و یا تلفیقی از این موضوعات را دنبال کرده‌اند، پرداخته شده است. در جهت مطالعه منابع کتابخانه‌ای، محقق شد که عوامل مؤثر بر حس مکان در ۴ گروه طبقه‌بندی می‌شوند که هر یک از این گروه‌ها خود نیز عوامل زیرمجموعه‌ای دارند که می‌توانند بر ارتقاء حس مکان در یک مجتمع مسکونی کمک کند.

در مرحله بعدی نیاز بود این چارچوب و مؤلفه‌های استخراج‌شده، به تأیید گروهی از متخصصین و صاحب‌نظران در حوزه معماری و مسکن برسد. به این منظور پرسش‌نامه‌ای طراحی شد و از طریق فن دلفی، متغیرهای استخراج‌شده بر پایه ارزش‌گذاری طیف لیکرت رده‌بندی شدند.

فن دلفی به‌طور گسترده برای جمع‌آوری داده‌ها توسط تعداد محدودی از پاسخ‌دهندگان از دامنه مشخصی در یک تخصص ویژه استفاده می‌شود تا به یک همگرایی در عقیده برای مسئله‌ای خاص

جدول ۱. پایایی ابزار تحقیق

تعداد سؤالات	آلفای کرونباخ
۴۵	۰/۹۵۳

تجزیه و تحلیل داده‌ها

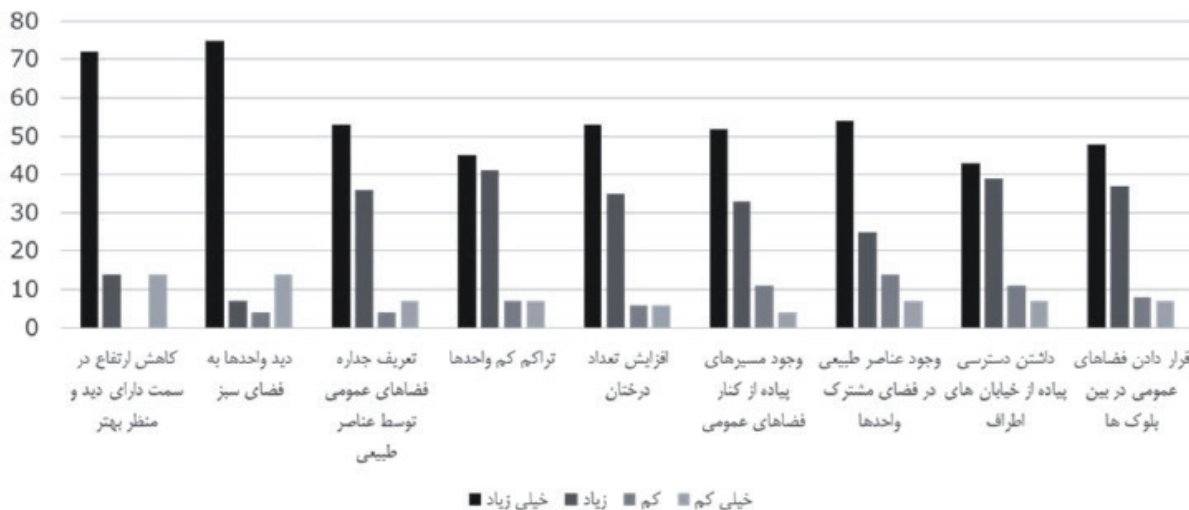
همبستگی، آزمون T تک نمونه‌ای و انحراف معیار برای تحلیل داده‌ها استفاده قرار شده است که از طریق نرم‌افزار SPSS محاسبه شده است. مطابق جدول ۲، کاهش ارتفاع در سمت دارای دید و منظر بهتر، دید واحدها به فضای سبز، تعریف جداره‌های فضای عمومی توسط عناصر طبیعی، تراکم کم واحدها، افزایش تعداد درختان، وجود مسیرهای پیاده از کنار فضاهای عمومی، وجود عناصر طبیعی در فضای مشترک واحدها، داشتن دسترسی پیاده از خیابان‌های اطراف و قرار دادن فضاهای عمومی در بین بلوک‌ها دارای بیشترین میانگین می‌باشد. این مؤلفه‌ها از بین ۳۰ مؤلفه کالبدی که در پرسش‌نامه مطرح شده بود، دارای بیشترین تأثیر بر روی ارتقاء حس مکان در یک مجتمع مسکونی می‌باشند.

از میان عوامل مربوط به محیط اجتماعی، روشنایی و نورپردازی مناسب در شب، از بین بردن کنج‌ها و فضاهای بلااستفاده، استفاده از عناصر طبیعی و درختان دارای بیشترین مقدار میانگین می‌باشند (جدول ۲). این ۳ مؤلفه از بین ۱۵ مؤلفه مربوط به محیط اجتماعی از نظر متخصصین، بیشترین تأثیر را در ارتقاء حس مکان دارند.

تجزیه و تحلیل داده‌ها از طریق آمار توصیفی و استنباطی استفاده شده است. از آمار توصیفی به منظور تحلیل داده‌ها جهت تشریح، نمایش و خلاصه‌سازی آنها استفاده شده است و امکان تفسیر ساده‌تر داده‌ها را فراهم می‌کند. این آمار اغلب در قالب آماره‌های توصیفی، جداول یک‌بعدی، نمودارها، شاخص‌های گرایش به مرکز (مد، میانه و میانگین) و شاخص‌های گرایش به پراکندگی (دامنه تغییرات، واریانس، چارک بندی و ...) نمایش داده می‌شوند. آمار توصیفی با خلاصه کردن داده‌ها، ویژگی‌های مهم آنها را نمایان می‌سازد تا ایده‌های لازم را در ذهن پژوهش‌گر برای مرحله بعدی تحلیل آماری (آمار استنباطی) ایجاد کند. آمار استنباطی مشخص می‌کند که آیا الگوها و فرآیندهای کشف‌شده در نمونه، در جامعه آماری هم کاربرد دارد یا خیر؛ بنابراین، آمار استنباطی راجع به ویژگی‌ها و پارامترهای مربوط به جامعه آماری تحقیق و کیفیت ارتباط بین مفاهیم و متغیرها می‌باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که آمار استنباطی در تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای و رابطه‌ای (علی-همبستگی) استفاده می‌شود. در این تحقیق از میانگین، ضریب

جدول ۲. میانگین متغیرهای مؤثر بر ارتقاء حس مکان

میانگین	متغیر	متغیرهای کالبدی
۴/۲۸	کاهش ارتفاع در سمت دارای دید و منظر بهتر	متغیرهای کالبدی
۴/۲۵	دید واحدها به فضای سبز	
۴/۲۵	تعریف جداره‌های فضای عمومی توسط عناصر طبیعی	
۴/۲۱	تراکم کم واحدها	
۴/۲۱	افزایش تعداد درختان	
۴/۰۷	وجود مسیرهای پیاده از کنار فضاهای عمومی	
۴/۰۳	وجود عناصر طبیعی در فضای مشترک واحدها	
۴/۰۰	داشتن دسترسی پیاده از خیابان‌های اطراف	
۴/۰۰	قرار دادن فضاهای عمومی در بین بلوک‌ها	
۴/۱۷	روشنایی و نورپردازی مناسب در شب	
۴/۱۴	از بین بردن کنج‌ها و فضاهای بلااستفاده	
۴/۰۷	استفاده از عناصر طبیعی و درختان	



شکل ۳. نمودار فراوانی متغیرهای کالبدی

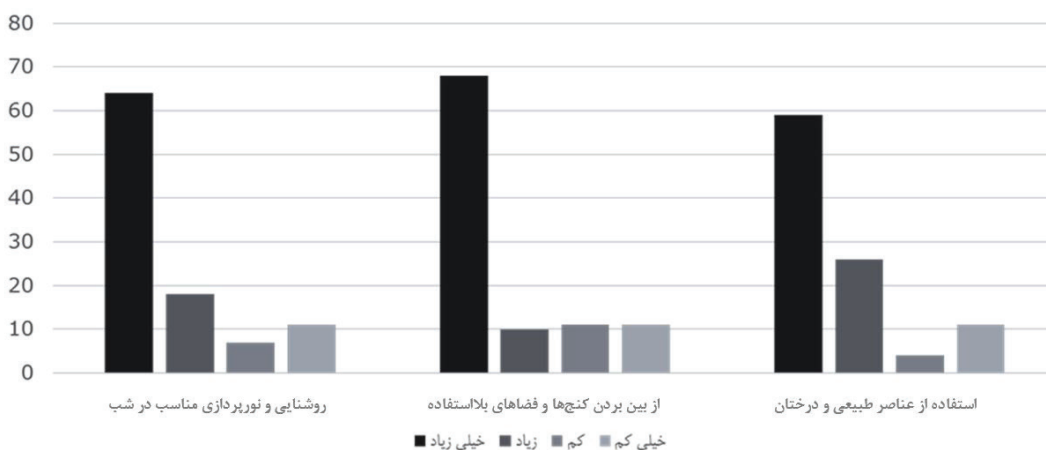
در میان عوامل کالبدی ۹ عامل دارای میانگین ۴ و بیشتر از آن بوده‌اند که در ۶ رتبه دسته‌بندی شده‌اند. در میان عوامل کالبدی، کمترین میانگین را هم «استفاده از رنگ‌های گرم مانند قهوه‌ای» با میانگین ۲/۳۹، «کوچک‌تر شدن اجتماع فضای بازی کودکان» با میانگین ۲/۴۲، «محصور کردن فضای میانی به وسیله بلوک‌ها» با میانگین ۲/۶۴، «پراکندگی بلوک‌ها در سایت به صورت خطی» با مقدار میانگین ۲/۸۵ به خود اختصاص داده‌اند.

بر اساس شکل ۴، در میان عواملی که مربوط به محیط اجتماعی می‌باشد نیز «روشنایی و نورپردازی مناسب در شب» با درصد فراوانی ۶۴٪ خیلی زیاد، ۱۸٪ زیاد، ۷٪ کم، ۱۱٪ خیلی کم و میانگین ۴/۱۷ دارای بیشترین ارزش است. «از بین بردن کنج‌ها و فضاهای بلا-استفاده» با درصد فراوانی ۶۸٪ خیلی زیاد، ۱۰٪ زیاد، ۱۱٪ کم، ۱۱٪ خیلی کم و میانگین ۴/۱۴ در مرتبه دوم قرار دارد. «استفاده از عناصر طبیعی و درختان» با درصد فراوانی ۵۹٪ خیلی زیاد، ۲۶٪ زیاد، ۴٪ کم، ۱۱٪ خیلی کم و میانگین ۴/۰۷ در مرتبه سوم قرار دارد و بعد از آنها نیز «تفکیک سطوح تردد پیاده و سواره» (میانگین = ۳/۹۲)، «راه‌یابی آسان به نقاط مختلف» (میانگین = ۳/۸۵)، «تنوع در عملکرد فضاها» (میانگین = ۳/۸۲) قرار دارند. کمترین میانگین را هم «کوچک بودن فضاهای عمومی» با میانگین ۲/۷۸، «ترکیب چند عملکرد در فضاهای عمومی» با میانگین ۳/۲۸ به خود اختصاص داده‌اند.

آزمون ضریب همبستگی: بر اساس جدول ۳ عوامل تراکم کم واحدها در هر بلوک، داشتن دسترسی پیاده از خیابان‌های اطراف، وجود مسیرهای دسترسی پیاده از کنار فضاهای عمومی، قرار دادن فضاهای عمومی در بین بلوک‌ها، کاهش ارتفاع در سمت دارای دید

بر اساس شکل ۳، در میان عوامل کالبدی بر طبق نظر متخصصین «کاهش ارتفاع در سمتی که دارای دید و منظر بهتر است» دارای بیشترین اهمیت است. این عامل دارای درصدهای فراوانی به صورت ۷۲٪ خیلی زیاد، ۱۴٪ زیاد، ۱۴٪ خیلی کم و میانگین ۴/۲۸ می‌باشد. از نظر متخصصین «دید واحدها به فضای سبز» در جایگاه دوم قرار دارد که طبق درصدهای فراوانی، ۷۵٪ به خیلی زیاد، ۷٪ به زیاد، ۴٪ به کم، ۱۴٪ به خیلی کم رأی داده‌اند و میانگین آن برابر ۴/۲۵ است که با «تعریف جداره فضاهای عمومی توسط عناصر طبیعی» با درصد فراوانی ۵۳٪ خیلی زیاد، ۳۶٪ زیاد، ۴٪ کم، ۷٪ خیلی کم و میانگین ۴/۲۵ در یک جایگاه قرار دارند.

«تراکم کم واحدها» با درصد فراوانی ۴۵٪ خیلی زیاد، ۴۱٪ زیاد، ۷٪ کم، ۷٪ خیلی کم و میانگین ۴/۲۱ و «افزایش تعداد درختان» با درصد فراوانی ۵۳٪ خیلی زیاد، ۳۵٪ زیاد، ۶٪ کم، ۶٪ خیلی کم و میانگین ۴/۲۱ بر طبق نظر متخصصان در مرتبه سوم قرار دارند. «وجود مسیرهای پیاده از کنار فضاهای عمومی» با درصد فراوانی ۵۲٪ خیلی زیاد، ۳۳٪ زیاد، ۱۱٪ کم، ۴٪ خیلی کم و میانگین ۴/۰۷ در مرتبه چهارم قرار دارد. «وجود عناصر طبیعی در فضای مشترک واحدها» دارای درصد فراوانی ۵۴٪ خیلی زیاد، ۲۵٪ زیاد، ۱۴٪ کم، ۷٪ خیلی کم و میانگین ۴/۰۳ می‌باشد که در مرتبه پنجم قرار دارد و بعد از آن «داشتن دسترسی پیاده از خیابان‌های اطراف» با درصد فراوانی ۴۳ درصد خیلی زیاد، ۳۹٪ زیاد، ۱۱٪ کم و ۷٪ خیلی کم و «قرار دادن فضاهای عمومی در بین بلوک‌ها» با درصد فراوانی ۴۸٪ خیلی زیاد، ۳۷٪ زیاد، ۸٪ کم و ۷٪ خیلی کم و مقدار میانگین ۴ در مرتبه ششم قرار دارند.



شکل ۴. نمودار فراوانی متغیرهای مربوط به محیط اجتماعی

جدول ۳. ضریب همبستگی مؤلفه‌ها

مؤلفه‌ها	مقدار ارزشی	درجه آزادی	سطح معناداری (دوطرفه)	میانگین	فاصله اطمینان ۹۵٪	
					پایین‌تر	بالا‌تر
تراکم کم واحدها در هر بلوک	۲۱/۶۲۴	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۲۱	۳/۸۱۴۴	۴/۶۱۴۲
داشتن دسترسی پیاده از خیابان‌های اطراف	۱۶/۹۷۱	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۰۰	۳/۵۱۶۴	۴/۴۸۳۶
وجود مسیرهای دسترسی پیاده از کنار فضاهای عمومی	۱۶/۹۰۴	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۰۷	۳/۵۷۷۲	۴/۵۶۵۶
قرار دادن فضاهای عمومی در بین بلوک‌ها	۱۵/۸۷۵	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۰۰	۳/۴۸۳۰	۴/۵۱۷۰
کاهش ارتفاع در سمتی که سایت دارای دید و منظر بهتری است	۱۶/۰۷۸	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۲۸	۳/۷۳۸۸	۴/۸۳۲۶
وجود عناصر طبیعی در فضای مشترک بین واحدها در طبقات	۱۵/۸۵۵	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۰۳	۳/۵۱۳۵	۴/۵۵۷۹
دید واحدها به فضاهای سبز	۱۵/۱۸۱	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۲۵	۳/۶۷۵۶	۴/۸۲۴۴
تعریف جداره‌های فضاهای عمومی به‌وسیله عناصر طبیعی و درختان	۱۹/۶۸۲	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۲۵	۳/۸۰۶۹	۴/۶۹۳۱
افزایش تعداد درختان در فضاهای باز	۱۶/۹۵۴	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۲۱	۳/۷۰۴۲	۴/۷۲۴۳
جدا کردن فضای ورود به واحدها از یکدیگر	۱۵/۰۰۰	۲۷	۰/۰۰۰	۳/۹۲	۳/۳۹۱۲	۴/۴۶۶۰
تفکیک سطوح تردد پیاده و سواره	۱۳/۵۱۷	۲۷	۰/۰۰۰	۳/۹۲	۳/۳۳۲۲	۴/۵۲۴۹
روشنایی و نورپردازی مناسب در شب	۱۵/۹۱۶	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۱۷	۳/۶۳۹۹	۴/۷۱۷۲
از بین بردن کنج‌ها و فضاهای بلااستفاده	۱۵/۰۳۱	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۱۴	۳/۵۷۷۳	۴/۷۰۸۴
استفاده از عناصر طبیعی و درختان	۱۴/۹۷۹	۲۷	۰/۰۰۰	۴/۰۷	۳/۵۱۳۷	۴/۶۲۹۲

و منظر بهتر، وجود عناصر طبیعی در فضای مشترک بین واحدها در طبقات، دید واحدها به فضاهای سبز، تعریف جداره‌های فضاهای عمومی به‌وسیله عناصر طبیعی و درختان، افزایش تعداد درختان در فضاهای باز، جدا کردن فضای ورود به واحدها از یکدیگر، تفکیک سطوح تردد پیاده و سواره، روشنایی و نورپردازی مناسب در شب، از بین بردن کنج‌ها و فضاهای بلااستفاده و استفاده از عناصر طبیعی و درختان، دارای ارتباط معناداری با حس مکان در یک مجتمع مسکونی می‌باشند با توجه به اینکه ضریب معناداری آنها کمتر از ۰/۰۵ می‌باشد (جدول ۳).

و منظر بهتر، وجود عناصر طبیعی در فضای مشترک بین واحدها در طبقات، دید واحدها به فضاهای سبز، تعریف جداره‌های فضاهای عمومی به‌وسیله عناصر طبیعی و درختان، افزایش تعداد درختان در فضاهای باز، جدا کردن فضای ورود به واحدها از یکدیگر، تفکیک سطوح تردد پیاده و سواره، روشنایی و نورپردازی مناسب در شب، از

۱- نتیجه‌گیری

و مشابهت‌های بین افراد در مکان، تعلق و ارتباطات عاطفی بین افراد و محیط را افزایش می‌دهد. ارتباط عملکردی از طریق فضاهای عمومی، باعث پیوندهای اجتماعی از طریق مشارکت در فعالیت‌ها و رویدادهای جمعی و ارتقاء تعاملات می‌گردد.

از مسیرهای موجود در اطراف سایت دسترسی پیاده به سایت، خدمات و فضاهای مشترک تعبیه شود. این دسترسی‌ها باعث نفوذ دید بصری از خارج به داخل سایت و بالعکس می‌شود و همچنین باعث کوتاه‌تر شدن مسیر عابران پیاده می‌شود. سهولت دسترسی به امکانات مشترک گروهی، الگوهای تعامل اجتماعی ساکنین فضاها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

روشنایی و نورپردازی مناسب و همچنین از بین بردن کنج‌ها و فضاهای بلااستفاده از عوامل مهمی می‌باشد که بر احساس امنیت افراد و به دنبال آن ارتقاء حس مکان مؤثر می‌باشد. به همین دلیل در طراحی مجتمع، نور مناسب در شب باید تأمین شود و فضاهایی که امنیت افراد را در مکان از بین می‌برند، باید حذف شوند.

۱- پی‌نوشت

۱. مجتمع‌های مسکونی (Clusters) با تجمع تعدادی آپارتمان در یک بلوک شهری که به شکل یکپارچه طراحی و ترکیب شده باشند، پدید می‌آید. بسیاری از مجتمع‌های مسکونی دارای فضای عمومی مشترکی هستند که مورد استفاده همگانی ساکنان مجتمع قرار می‌گیرد و دیگران حق استفاده و حتی ورود به آن را ندارند. یک مجتمع مسکونی ممکن است از خانه‌های ویلایی مستقل و یا آپارتمان‌های چندطبقه شکل گیرد. اندازه مجتمع‌های مسکونی نیز متنوع است و برخی از آنها، مانند مجتمع اکباتان در تهران، به اندازه یک شهر متوسط جمعیت دارند.

2. Cross

3. Pilot Study

۱- فهرست مراجع

۱. بهزادفر، مصطفی؛ و قاضی‌زاده، ندا. (۱۳۹۰). حس رضایت از فضاهای باز مسکونی نمونه مورد مطالعه: مجتمع‌های مسکونی شهر تهران. نشریه هنرهای زیبا، ۴۵، ۱۵-۲۴.
۲. پرتوی، پروین. (۱۳۸۲). مکان و بی‌مکانی؛ رویکردی پدیدارشناسانه. نشریه هنرهای زیبا، ۱۴، ۴۰-۵۰.
۳. ذبیحی، حسین؛ حبیب، فرح؛ و رهبری‌منش، کمال. (۱۳۹۰). بررسی رابطه بین میزان رضایت از مجتمع‌های مسکونی و تأثیر مجتمع‌های مسکونی

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که با توجه به ماهیت پیچیده احساسات بین فرد و اجتماع، ارزیابی حس مکان به محیط کالبدی و مؤلفه‌های اجتماعی افراد ارتباط دارد. حس مکان پیوندی شناختی و عاطفی بین انسان و محیط است. این پیوند نتیجه مکانیسم اجتماعی و احساسی پیچیده است که تابع تفاوت‌های فردی نیز می‌باشد. درزمینه سنجش حس مکان، تحقیقات نشان می‌دهد که معیارهای مهم برای یک شخص ممکن است برای دیگری بی‌اهمیت باشد. برخی مواقع علی‌رغم مشکلات کالبدی در محیط، به دلیل وجود تعاملات اجتماعی بین افراد و گروه‌ها، حس مکان در محیط صورت می‌گیرد. بر طبق تحقیق انجام‌شده، کاهش ارتفاع در سمت دارای دید و منظر از عواملی است که بیشترین اهمیت را در ارتقاء حس مکان در طراحی یک مجتمع مسکونی دارد. بر اساس این نتیجه‌گیری می‌توان ارتفاع ساختمان‌ها را در سمتی که محیط اطراف سایت دارای منظر بهتری می‌باشد و یا با توجه به نورگیری مناسب کاهش داد. این عامل علاوه بر فراهم نمودن دید و منظر و نور مناسب، بر تنوع حجمی نیز تأثیرگذار است.

عامل مهم دیگر، دید واحدها به فضای سبز می‌باشد. پنجره‌های واحدهای مسکونی باید به سمت فضای سبز موجود باز شوند و یا در جهت پنجره‌ها فضاهای سبز بیشتری پیش‌بینی شود که ساکنان بتوانند از آن فضاها استفاده کنند. استفاده از حیاط‌های میانی در مجتمع مسکونی و یا ایجاد نوار سبز در اطراف مجتمع می‌تواند به این عامل کمک کند. بر اساس یافته‌های پژوهش، در ایجاد جداره‌های فضاهای عمومی باید در حد امکان از عناصر طبیعی و درختان استفاده شود. وجود عناصر طبیعی در فضاهای باز و نیمه‌باز در ایجاد حس مکان بسیار مؤثر می‌باشد. حضور طبیعت در محیط‌های مسکونی، فرصت‌های مختلف برای تعاملات بین ساکنان را فراهم می‌کند و حس ارتباطات اجتماعی را در بین آنها تسهیل می‌نماید.

همچنین تراکم کم واحدها موجب ارتقاء حس مکان در مجتمع‌ها می‌شود. نتایج تحقیق حاضر نشان داد که در طراحی یک مجتمع مسکونی عبور مسیرهای پیاده از کنار فضاهای عمومی، موجب افزایش حس مکان می‌شود و باید در حد امکان این فضاها در تلفیق با یکدیگر طراحی شوند. این عامل موجب افزایش تعامل فرد با فضاهای عمومی می‌شود که افراد را به استفاده از این فضاها ترغیب می‌کند. همچنین در بین بلوک‌ها نیز فضاهای عمومی جهت استفاده ساکنین وجود داشته باشد. یک مجتمع مسکونی بهتر است فضاهای عمومی در طبقات، فضاهای عمومی در بین بلوک‌ها و در نهایت فضایی جهت استفاده تمام ساکنین آن مجتمع داشته باشد. درواقع، حضور در محیط‌های جمعی

- London: Routledge.
17. Canter D. (1997). The Facets of Place. In: G. T. Moore, R.W. Marans (Eds.) *Toward the Integration of Theory, Methods, Research, and Utilization*. Advances in Environment, Behavior and Design (Vol 4., pp. 109-147). Boston, MA: Springer.
18. Canto-Perello, J., Martinez-Leon, J., Curiel-Esparza, J., & Martin-Utrillas, M. (2017). Consensus in prioritizing river rehabilitation projects through the integration of social, economic and landscape indicators. *Ecological Indicators*, 72, 659-666.
19. Carmona, M., Heath, T., Oc, T., & Tiesdell, S. (2012). *Public places-Urban spaces: the dimensions of urban design*. London: Routledge.
20. Cross, J. E. (2001). What is sense of place. In *Archives of the 12th Headwaters Conference*. November 2-4, pp. 1-14.
21. Fisher, A. T., Sonn, C. C., & Bishop, B. J. (Eds.). (2002). *Psychological sense of community: Research, applications, and implications*. Springer Science & Business Media.
22. Francis, J., Giles-Corti, B., Wood, L., & Knuiam, M. (2012). Creating sense of community: The role of public space. *Journal of Environmental Psychology*, 32(4), 401-409.
23. Gallina, M., & Williams, A. (2015). Variations in sense of place across immigrant status and gender in Hamilton, Ontario; Saskatoon, Saskatchewan; and, Charlottetown, Prince Edward Island, Canada. *Social Indicators Research*, 121(1), 241-252.
24. Gieseeking, J. J., Mangold, W., Katz, C., Low, S., & Saegert, S. (Eds.). (2014). *The people, place, and space reader*. London: Routledge.
25. Hsu, C. C., & Sandford, B. A. (2007). The Delphi technique: making sense of consensus. *Practical assessment, research & evaluation*, 12(10), 1-8.
26. Huang, S.-C. L (2006). A study of outdoor interactional spaces in high-rise housing. *Landscape and Urban Planning*, 78(3), 193-204.
27. Jackson, J. B. (1994). *A sense of place, a sense of time*. New Haven: Yale University Press.
28. Kaltenborn, B. P. (1998). Effects of sense of place on
 بر روابط انسان (مطالعه موردی: چند مجتمع مسکونی در تهران). *هویت شهر*، ۸، ۱۰۳-۱۱۸.
۴. حبیبی، رعناسادات. (۱۳۸۷). تصویرهای ذهنی و مفهوم مکان. *نشریه هنرهای زیبا*، ۳۵، ۳۹-۵۰.
۵. خدائی، زهرا؛ رفیعیان، مجتبی؛ داداش‌پور، هاشم؛ و تقوایی، علی‌اکبر. (۱۳۹۶). تبیین مؤلفه‌های مؤثر بر دل‌بستگی به مکان از منظر گروه نوجوان. *هویت شهر*، ۳۲، ۵-۱۷.
۶. ضرغامی، اسماعیل. (۱۳۸۹). اصول پایداری اجتماعی مجتمع‌های مسکونی در شهرهای ایرانی-اسلامی، *فصلنامه مطالعات شهر ایرانی-اسلامی*، ۲، ۱۰۳-۱۱۵.
۷. فلاحت، محمدصادق. (۱۳۸۵). مفهوم حس مکان و عوامل شکل‌دهنده آن. *نشریه هنرهای زیبا*، ۲۶، ۵۷-۶۶.
۸. لک، آزاده؛ و غلامپور، اشکان. (۱۳۹۴). درک معنای «حس مکان» در بازسازی مسکونی بم (نمونه موردی: مجموعه مسکونی نرگس). *مسکن و محیط روستا*، ۱۴۹، ۳۷-۵۰.
۹. کشفی، محمدعلی؛ حسینی، سیدباقر؛ و نوروزیان ملکی، سعید. (۱۳۹۱). نقش فضاهای عمومی ساختمان‌های مسکونی بلندمرتبه در افزایش تعاملات اجتماعی ساکنین؛ پژوهش موردی: برج بین‌المللی تهران. *نشریه مدیریت شهری*، ۳۰، ۷-۱۸.
۱۰. لینچ، کوین. (۱۳۷۶). *تئوری شکل خوب شهر*. (سید حسین بحرینی، مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. مظلومی، سید مازیار. (۱۳۸۹). تأثیرپذیری ابعاد حس مکان از ادراکات ذهنی در محله‌های مسکونی. *مجله پژوهش و برنامه‌ریزی شهری*، ۳، ۱۳۱-۱۵۰.
۱۲. منعمام، محمدرضا؛ و فرناز ضرابیان. (۱۳۸۷). بررسی میزان و عوامل تأثیرگذار بر حس مکان. *ماهنامه شهرداری‌ها*، ۹ (۸۹)، ۲۳-۲۸.
13. Agyekum, B., & Newbold, K. B. (2016). Sense of place and mental wellness of visible minority immigrants in Hamilton, Ontario: revelations from key informants. *Canadian Ethnic Studies*, 48(1), 101-122.
14. Arnberger, A., & Eder, R. (2012). The influence of green space on community attachment of urban and suburban residents. *Urban Forestry & Urban Greening*, 11(1), 41-49.
15. Beer, A., & Higgins, C. (2004). *Environmental Planning for Site Development: A manual for sustainable local planning and design*. London: Routledge.
16. Biddulph, M. (2007). *Introduction to residential layout*.

- responses to environmental impacts: A study among residents in Svalbard in the Norwegian high Arctic. *Applied Geography*, 18(2), 169-189.
29. Kimpton, A., Wickes, R., & Corcoran, J. (2014). Greenspace and Place Attachment: Do Greener Suburbs Lead to Greater Residential Place Attachment?. *Urban Policy and Research*, 32(4), 477-497.
30. Landeta, J. (2006). Current validity of the Delphi method in social sciences. *Technological forecasting and social change*, 73(5), 467-482.
31. Lovell, S. A., Gray, A. R., & Boucher, S. E. (2017). Place, health, and community attachment: Is community capacity associated with self-rated health at the individual level?. *SSM-Population Health*, 3, 153-161.
32. Manzo, L. C., & Perkins, D. D. (2006). Finding common ground: The importance of place attachment to community participation and planning. *CPL bibliography*, 20(4), 335-350.
33. Marcus, C. C. (2006). *House as a mirror of self: Exploring the deeper meaning of home*. Nicolas-Hays, Inc.
34. McCunn, L. J., & Gifford, R. (2014). Interrelations between sense of place, organizational commitment, and green neighborhoods. *Cities*, 41, 20-29.
35. Meijering, J. V., Tobi, H., van den Brink, A., Morris, F., & Bruns, D. (2015). Exploring research priorities in landscape architecture: An international Delphi study. *Landscape and Urban Planning*, 137, 85-94.
36. Perkins, H., & Thorns, D. C. (2011). *Place, identity and everyday life in a globalizing world*. Palgrave Macmillan.
37. Relph, E. (1976). *Place and placelessness* (Vol. 67). London: Pion.
38. Salvesen, D. (2002). *The Making of Place; Research on Place & Space* [Website]. Retrieved March 12, 2003, from <http://www.matr.net/print-4108.html>.
39. Scannell, L., & Gifford, R. (2017). Place attachment enhances psychological need satisfaction. *Environment and Behavior*, 49(4), 359-389.
40. Steele, F. (1981). *The sense of place*. Boston: CBI publishing Company.
41. Tuan, Y. F. (1997). *Space and place: The perspective of experience*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
42. Waxman, L. K. (2004). *More than coffee: an examination of people, place, and community with implications for design*. Unpublished Doctoral thesis, Florida State University, PhD.
43. Williams, A., & Kitchen, P. (2012). Sense of place and health in Hamilton, Ontario: A case study. *Social indicators research*, 180(2), 257-276.
44. Zhu, Y., & Fu, Q. (2017). Deciphering the civic virtue of communal space: Neighborhood attachment, social capital, and neighborhood participation in urban China. *Environment and Behavior*, 49(2), 161-191.

Evaluation of The Impact of Physical-Social Factors on The Sense of Place in Residential Open Public Spaces

*Saeid Norouzian Maleki**, Ph.D., Assistant Professor, Department of Landscape Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

Neda Omidi, M.A. in Architecture, A.B.A Institute of Higher Education, Tehran, Iran.

Abstract

Population growth and housing demands have caused the cultural aspects of public spaces have been ignored in modern housing. While urban spaces without the active participation of the people become less sustainable and separated from social, cultural and economic functions. The need for additional space close to the apartments for entertainment purposes creates an ongoing relationship with nature and expansion of the interior space functions to the adjoining exterior. From another perspective, paying attention to open spaces is necessary as they are places to establish social interaction and thus increase social security and create a sense of responsibility among residents. The main objective of this study is to find a way for the appropriate design of open spaces in high-density residential communities in order to promote a sense of place and community identity.

In the first phase of this research, documentary studies are used to understand the basic definitions and information about the sense of place and its determinants. At this point, the collected data were analyzed by content analysis. In the next step, the survey method and the Delphi technique are being applied to collect data. In this case, the purpose was to reach twenty-eight participants in the panel. To qualify as experts the individuals were considered to be those people who have substantial knowledge in the field of residential neighborhood planning and design. 28 experts were invited from faculty members of Shahid Beheshti's Faculty of Architecture and Urban Planning, and IUST's School of Architecture and Environmental Design. The first part consisted of three demographic questions, about age, gender and occupation. The remaining questions were classified into two categories: the physical and social environment. Each category was divided into several groups. For the data analysis, descriptive and inferential statistics were used with the software SPSS version 21.0.

According to the findings of the research, factors such as low-density of apartment, reduction in the height of the side with better vision, the view into green space, constant and adequate lighting at night, developing a safe walking route along the public spaces and the arrangement of the public spaces between blocks have a significant impact on fostering a sense of place in a residential environment. Reduction in the height of the sides with a better view is the most important factor in the design of a residential complex for promoting a sense of place. Thus, the height of buildings can be reduced on the surroundings sides have a better view. Proper lighting and view into green space are other important factors. Using interior yards or green areas can help to enhance a sense of place. Trees or natural elements can be used in creating public spaces. The results show that the existence of natural elements in open and semi-open spaces can create a sense of place effectively. Also, low-density residential neighborhoods contribute to a positive sense of place in the complex. The existing routes around the site can provide pedestrian access to the site. This access provides visual relations between inside and outside.

Keywords: Sense of place, Open public spaces, Natural elements, Social interactions.

* Corresponding Author: Email: s_norouzian@sbu.ac.ir